

**ضرورت گفت‌وگوی انتقادی با اندیشه‌های وارداتی**

در فضای فکری ایران معاصر، ترجمه‌و انتشار آثار فلسفی ونظری غربی با سرعت و گستردگی روزافزون ادامه دارد، اما پرسشی مهم در حاشیه این روند باقی مانده است؛ چگونه باید با این اندیشه‌های وارداتی روبه‌رو شد؟ صرفاً آن‌ها را خواند و بازتولید کرد یا بآن‌ها وارد گفت‌وگویی انتقادی، خلاق



در نظام‌های ارزشی، اخلاقی و معرفتی – مفهوم «امید» بار دیگر

به یکی از مهم‌ترین موضوعات فلسفی تبدیل شده است. این مفهوم، که زمانی صرفاً تلاسلی روان شناختی تلقی می‌شد، اکنون به موضوعی برای بازاندیشی در بنیادهای عقل، اخلاق، معنویت و سیاست بدل شده است. آیا امید نوعی نیروی منفعل برای تحمل رنج است، یا می‌توان آن را در قالبی عقلانی، اخلاقی و حتی رهایی‌بخش بازشناسی کرد؟ این پرسش، نقطه آغاز کتاب فلسفه امید: کامروایی در فلسفه اسپینوزا اثر پروفیسور الکساندر داگلاس، فیلسوف بریتانیایی و استاد دانشگاه سنت‌اندروز اسکاتلند است که در سال ۱۴۰۳ با ترجمه طیبه شاددل توسط انتشارات نگاه معاصر در ایران منتشر شده است.

در ایران، فضای اندیشه‌ورزی و تأمل نظری، همواره با رویکردی باز و آزاد همراه بوده است. آنچه در دهه‌های گذشته بر همگان روشن شده، گشودگی فرهنگی و علمی ایران به جریان‌های متنوع فکری جهان است؛ گشودگی‌ای که نه از موضع تسلیم، بلکه از موضع اعتماد به نفس تمدنی شکل گرفته است. انتشار وسیع آثار اندیشه‌ای و فلسفی متفکران غربی، خود گواهی بر این نگاه است. بسیاری از این آثار در لایه‌های زیرین خود، حامل مفروضاتی بنیادین‌اند که با جهان‌بینی اسلامی و زیست‌جهان ایرانی تفاوت‌ها و گاه تعارض‌هایی اساسی دارند. از این‌رو، مواجهه با آن‌ها نباید سطحی و صرفاً مصرف‌گرایانه باشد، بلکه باید با رویکردی تحلیلی، انتقادی و مبتنی بر تفکر بومی همراه شود.

در این میان، یکی از کارآمدترین شیوه‌های فهم بهتر این آثار، گفت‌وگوهای مستقیم با نویسندگان آن‌هاست؛ چراکه در این مواجهه بی‌واسطه، امکان کاوش در هسته پنهان مفاهیم، پرسش از مفروضات و تحلیل سطوح ناگفته متن فراهم می‌شود. چنین گفت‌وگوهایی، فرصتی برای تعمیق گفتمان فکری و فراهم آوردن زمینه برای شکل‌گیری نقدهای بومی، مسئولانه و سازنده فراهم می‌کند. به‌ویژه آنکه بسیاری از این متون، از جمله کتاب داگلاس، با دستگاه‌های معرفتی خاصی مانند عقل‌گرایی سختگیرانه، جبرگرایی متافیزیکی یا تفسیرهای سکولار از مفاهیم دینی همراه‌اند که نیازمند خوانش فعال و موضع‌دار از سوی متفکران ایرانی‌اند.

بر همین اساس، گفت‌وگو حاضر با پروفیسور داگلاس، به‌هیچ‌وجه به‌منزله تأیید محتوای کتاب یا تأیید دیدگاه‌های هستی‌شناختی و الهیاتی او نیست. این گفت‌وگو صرفاً تلاشی است در راستای توسعه گفت‌وگوهای اندیشه‌ورزانه و فراهم آوردن بستری برای تأمل عمیق‌تر درباره مفاهیمی چون امید، سعادت و عقلانیت و نسبت آن‌ها با دین، سیاست و اخلاق در جهان معاصر. این مواجهه، می‌تواند نقطه عزیمت ما برای گفت‌وگوی بین‌سنت‌ها، بازخوانی مفاهیم وارداتی و تقویت سنت بومی تفکر و نقد در ایران باشد.

آنچه کتاب داگلاس و این گفت‌وگو را برای مخاطب ایرانی متمایز می‌کند، نه‌فقط اهمیت فلسفه اسپینوزا در سنت عقل‌گرایی غربی، بلکه امکانی است برای بازاندیشی و امکان نقد در مفاهیمی چون امید و رهایی در دل یک نظام فکری غیبردینی و جبرگرا؛ مفاهیمی که در سنت اسلامی و نیز در تجربه زیسته ایرانی، پیوندی دیرینه با ایمان، پایداری، توکل و عقلانیت معنوی دارند. به‌ویژه از این‌رو که برخی از مفاهیم کلیدی در کتاب – از جمله رضایت درونی، تسلیم، سعادت و حتی خدا – در چارچوبی بازخوانی می‌شوند که با تلقی ایمانی از آن‌ها تفاوت دارد. همین امر خود زمینه‌ساز شکل‌گیری تأملات نقادانه و مقایسه‌ای میان سنت‌های فکری گوناگون است.

خواندن این گفت‌وگو، نه‌تنها برای دانشجویان فلسفه و پژوهشگران علوم انسانی، بلکه برای همه علاقه‌مندان به فلسفه، گفت‌وگو میان سنت‌ها، تفکر اخلاقی در جهان معاصر و جست‌وجوی معنا در عصر بحران، فرصتی مغتنم است. این گفت‌وگو دعوتی است برای اندیشیدن دوباره به امکان امید عقلانی امیدی که نه از جهل و نادانی، بلکه از درک ضرورت و رهایی از بند تأثرات و ترس‌ها برمی‌خیزد؛ این‌گونه که اسپینوزا، در سکوت و ریاضت نظام فلسفی‌اش، آن را ترسیم می‌کند. اما این فقط آغاز گفت‌وگو است، نه پایان آن.

■ **عنوان کتاب شما دو مفهوم اساسی را در کنار هم قرار داده است: «امید» و «سعادت». چرا اسپینوزا را مناسب‌ترین چارچوب نظری برای کاوش در این دو مفهوم یافتید؟**  
در سنت آگوستینی، سعادت حالتی تلقی می‌شود که در این زندگی تنها می‌توان به آن امید بست. دستیابی به آن نه ممکن است و نه حتی به‌راستی قابل درک، چراکه سعادت به معنای خوشبختی مطلق است؛ خوشبختی‌ای که حتی کوچک‌ترین ترس از فقدان یا زوال در آن‌ها ندارد. چنین وضعیتی باید حالتی جاودانه، کامل و همراه با امنیتی مطلق باشد؛ حالتی که این‌سنت، تنها در جهانی اخروی و بهشتی (اگر اصلاً ممکن باشد) امکان‌پذیر می‌داند. پیشنهاد شگفت‌انگیز اسپینوزا اما این است که می‌توان به چنین حالتی در همین زندگی روزمره دست یافت. این پرسش که چگونه ممکن است کسی به چنین اندیشه‌ای برسد، آغازگر مسیر پژوهشی من برای نگارش این کتاب شد.

■ **در فلسفه کلاسیک، امید اغلب نشانه‌ای از ضعف یا نادانی تلقی می‌شود. اسپینوزا – که به عقلانیت بسیار پایبند است – چگونه برای امید در نظام فکری‌اش جایگاهی قائل می‌شود؟**  
اسپینوزا نیز، همچون بسیاری از فیلسوفان کلاسیک، امید را نشانه‌ای از ضعف و نادانی می‌داند. او امید را نوعی شادی ناپایدار نسبت به خبری در آینده می‌بیند که درباره تحقق آن اطمینان ندار یم. به همین دلیل، امید همواره با ترس همراه

و مسئله‌محور شد؟ گفت‌وگوی پیش‌رو با پروفیسور الکساندر داگلاس، استاد فلسفه در دانشگاه سنت‌اندروز در همین راستا انجام شده است؛ تلاشی آگاهانه برای عبور از مصرف‌ترجمه‌به‌سوی کنش فکری مستقل. باور ما این است که مواجهه با اندیشه‌های غربی نه‌تنها اجتناب‌ناپذیر بلکه برای رشد نظری و توسعه تفکر ضروری است، اما این مواجهه زمانی

ثمربخش خواهد بود که با رویکردی انتقادی، فعال و ریشه‌دار در سنت‌های بومی همراه شود. هدف این مصاحبه فقط آشنایی با محتوای یک کتاب نیست بلکه کاوش در مبانی فکری، برجسته‌سازی مفروضات پنهان و آماده‌سازی زمینه برای نقدهای فکری بعدی در چارچوب جهان‌بینی اسلامی است. گفت‌وگو در این معنا نه‌فقط ابزار انتقال اطلاعات بلکه

**گفت‌وگوی اختصاصی قدس با پروفیسور الکساندر داگلاس**  
**فیلسوف انگلیسی و استاد دانشگاه سنت اندروز اسکاتلند درباره فلسفه امید و امیدواری در این زمانه عسرت**

# از ترس تا تسلیم؛ بازخوانی امید در عصر بحران



■ **اسپینوزا برای تأثرات (affects) اهمیت زیادی قائل است، اما**

**آن‌ها را تابع عقل می‌داند. در این چارچوب، آیا امید تأثری سودمند است یا چیزی است که باید بر آن غلبه کرد؟**

باید بر آن غلبه کرد، با دقیق‌تر بگوییم؛ باید امید‌بودنش از میان برود، اما توجه داشته باشید که بر اساس تعریف اسپینوزا، همه خیرهای معمول زندگی، متعلق به امیدند. ما از آن‌ها لذت می‌بریم و امید داریم که به لذت بردن از آن‌ها ادامه دهیم، اما همواره ترس پنهان از دست دادنشان نیز با ما همراه است. در لحظات تأمل و درون‌نگری، حتی ممکن است با اندیشیدن به این واقعیت ظاهراً قطعی که همه چیزهایی که دوست داریم و برایمان ارزشمندند، درنهایت از میان خواهند رفت، دچار اندوه و هراس شویم. پرسش این است: اسپینوزا چه می‌تواند بگوید که این ترس و اندوه را بزداید؟ طرح این پرسش، ما را متوجه عظمت و دشواری کاری می‌کند که او در پروژه فلسفی‌اش برای خود تعیین کرده است.

■ **شما از واژه «سعادت» (beatitude) استفاده می‌کنید که دارای دلالت‌های معنوی و حتی دینی است. آیا خوانش شما از اسپینوزا به نوعی گرایش عرفانی یا نوافلاطونی دارد؟**

بله، قطعاً چنین است. من در میان آن‌دسته از مفسران اسپینوزا قرار می‌گیرم که پروژه او را اساساً دینی می‌دانند، نه آنکه صرفاً ایده‌های سکولار در زبانی دینی بازنمایی کرده باشد. اما اسپینوزا، دست‌کم در خواش من، از همه نوافلاطونی‌هایی که تاکنون مطالعه کرده‌ام، در یک نقطه متافیزیکی اساسی متمایز است. نوافلاطونیان، وجود واحد متعالی‌ای را در نظر می‌گیرند که همه موجودات عادی به‌نوعی از آن صادر شده‌اند و آن را به‌عنوان یگانگی‌ای فراتر از هرگونه توصیف، محدودیت یا تعین می‌فهمند؛ اما اسپینوزا، چنان‌که من تفسیرش می‌کنم، خدایی یگانه را تصویر می‌کند که به‌شدت متعین، محدود و مشخص است. برای بیان این ویژگی، من از واژه «فرا-متعین» (superdetermined) استفاده می‌کنم. به این معنا که خداوند به‌هر شکل ممکن، حتی به شکل‌هایی که با یکدیگر ناسازگارند، متعین است. این تعین همه‌جانبه مستلزم آن است که او در قالب حالت‌هایی (modes) متمایز تبلور یابد. این حالت‌ها، با آنکه از یکدیگر متفاوت‌اند، هر یک با ذات الهی هماننداند. به این معنا، در باور اسپینوزا اصل «تمایزناپذیری این‌همان‌ها» (Indiscernibility of Identicals) نقض می‌شود. من این ایده را به نوعی در آثار ابن عربی نیز یافته‌ام، اما آن را در چارچوب سنت نوافلاطونی کلاسیک نمی‌دانم.

■ **در سنت یهودی که اسپینوزا از آن برخاسته، امید اغلب ابعاد دینی و معادشناختی دارد. آیا اسپینوزا نسخه‌ای سکولار از این امید ارائه می‌دهد؟**  
بله؛ او امید به سعادت را به ما بسیار نزدیک‌تر می‌کند. در حالی که در سنت دینی، موضوع این امید به زندگی پس از مرگ، آینده‌ای دور، یا زمانی موکول به ظهور مسیح‌ا نسبت داده می‌شود، اسپینوزا سعادت را به امری تبدیل می‌کند که در اصل، می‌توانیم حتی فردا به آن دست‌یابیم، به‌شرط آنکه درک درستی از امور را در خود پرورش دهیم.

■ **کتاب شما در چارچوب سنت تحلیلی نوشته شده، اما به موضوعی می‌پردازد که ریشه‌ای عمیق در سنت قاره‌ای دارد. آیا خودتان را پلی میان این دو سنت فکری می‌دانید؟**  
خیلی دوست دارم چنین باشد. من در یک دیپارتمان به‌شدت تحلیل‌محور تدریس می‌کنم، اما در دوره کارشناسی تقریباً هیچ فلسفه تحلیلی‌ای نخوانده‌ام. مخاطب مستقیم آکادمیک من فیلسوفان تحلیلی هستند و این برپایه سودمند است، چون

مرا وادار می‌کند که استدلال‌هایم را با دقت و وضوح بیشتری صورت‌بندی کنم؛ اما تأثیرهای قدیمی من از سنت قاره‌ای همچنان با من هستند. در فصل نهم کتابم، بیش از یک نشانه از ژیل دلوز خواهید یافت. البته، برای خود من هم همیشه دقیقاً روشن نیست که دلوز دقیقاً چه می‌گوید! از این‌رو، تلاش کردم با بهره‌گیری از تحلیل‌های صریح و شفاف مایکل دامت و کیت فاین، خوانش دلوز‌محور خود از اسپینوزا (و نیز از چوانگ‌تسی) را به چیزی نسبتاً دقیق تبدیل کنم یا دست‌کم امیدوارم که چنین شده باشد!

■ **برخی خوانندگان گفته‌اند شما با تأکید بر «امید»، نوعی اخلاق‌گرایی ملایم از دل اسپینوزا بیرون می‌کشید که با نقدهای تند او نسبت به دین و هیجان‌ها ناسازگار است. پاسخ شما به این نقد چیست؟**

اسپینوزا از چیزهایی انتقاد می‌کند که انسان را از سعادت دور می‌کنند؛ اما خود سعادت، آن‌گونه که من آن را می‌فهمم، حالتی بسیار ملایم و پذیرا دارد؛ این حالت دربردارنده تلاشی اساسی برای شناخت حضور دیدگاه‌های دیگران در برابر دیدگاه شخصی و نیز درک محدودیت‌های نگاه خود به جهان است. آنچه اسپینوزا را ناراحت می‌کند، به‌گمان من، درست نقطه مقابل این رویکرد پذیراست؛ یعنی یقین بیش از حد و خصوصت نسبت به دیدگاه‌های بیرونی، چیزی که اگر بخواییم با واژگان مسیحی سخن بگوییم، همان گناهان تکبر و تجاسر است. طنز ماجرا اینجاست که اسپینوزا گاهی آن‌قدر از دگماتیست‌ها خشمگین می‌شود که خودش هم لحنی دگماتیک پیدا می‌کند! این خود نمونه‌ای است از نوعی سرایت تقلیدی (mimetic contagion) که هم موجب درگیری می‌شود و هم حاصل آن است، مفهومی که در کتابم به آن پرداخته‌ام.

■ **در جهانی آکنده از عدم قطعیت و اضطراب جهانی، آیا اسپینوزا واقعاً می‌تواند بنیانی برای امید اخلاقی فراهم کند یا آنکه نظام فکری او برای چنین نقشی بیش از حد خشک و ریاضت‌گشانه است؟**

بله، من فکر می‌کنم که می‌تواند، اما کاملاً درست است که به خشکی و ریاضت‌مآبی نظام اسپینوزا اشاره کرده‌اید و این موضوع چالشی واقعی ایجاد می‌کند. به‌گمان من، این ریاضت‌مآبی در نظام اسپینوزا بیش از آنکه محتوایی باشد، بیشتر سبک‌شناختی است. مطالعه تطبیقی من بر اثر چوانگ‌تسی کمک کرد تا دست‌کم ببینم که می‌توان همان اخلاق بنیادی را به شیوه‌هایی بسیار تخیلی‌تر و احساس‌تری نیز بیان کرد. برخی معتقدند جورج الیوت نیز در رمان‌هایش چنین تلاشی داشته‌است. بینش متافیزیکی‌ای که برای رسیدن به سعادت ضروری است – یعنی درک یگانگی همه چیزها در فراتعین‌یافتگی خدا– در هر حالتی دشوار است؛ چه آن را حاصل برهانی سخت و پیچیده بدانیم، چنان‌که در اسپینوزاست و چه آن را موضوع زنجیره‌ای از استعاره‌های فزاینده در غرابیت، چنان‌که در چوانگ‌تسی می‌بینیم. طبیعت‌های گوناگون انسانی با بیان‌های گوناگون تأثیر می‌پذیرند. خشکی و ریاضت‌گرایی هرگز شرط ضروری این اخلاق نیست.

■ **آیا می‌توان گفت کتاب شما تلاشی است برای بازخوانی اسپینوزا در پرتو نیازهای اخلاقی معاصر، نوعی «بازگشت به اسپینوزا» برای روزگار بحران؟**  
در آغاز چنین می‌اندیشیدم؛ اما برخی خوانندگان ممکن است ساده‌انگارانه بدانند که کسی در دورانی که با بحران شدید تغییرات اقلیمی، نابرابری اقتصادی فزاینده، تهدید هوش



مصنوعی و گسترش ایذئولوژی‌های سیاسی نگران‌کننده روبه‌رو هستیم، درباره «امید به سعادت» بنویسد. با این حال، گذشته نیز احتمالاً زمانه‌هایی را تجربه کرده که احساس بی‌امیدی در آن‌ها حتی شدیدتر بوده است. من باور دارم که ما انسان‌ها توان آن را داریم که با هم کار کنیم و بسیاری از مشکلاتمان را حل کنیم – البته اگر بتوانیم از افتادن در دام‌های روان‌شناختی‌ای بهره‌یزیم که سعادت، نهایت‌رهایی از آن‌هاست. موضوع این نیست که همه ما باید به سعادت برسیم – اسپینوزا به‌صراحت می‌گوید تنها اندکی از افراد به آن دست می‌یابند، اما اگر هر یک از ما در حد توان خود، گامی در آن جهت بردارد، به‌گمانم می‌توانیم آینده‌ای بهتر بسازیم.

■ **در مقایسه با متفکرانی همچون کی‌رکگور یا ارنست بلوخ که امید را رادیکال، وجودی یا الهیاتی می‌فهمند، نگاه اسپینوزایی چه نسبتی با آن‌ها دارد؟**

سعادت اسپینوزایی هیچ‌گاه تا این اندازه قهرمانانه نیست. همان‌طور که در کتاب نیز گفته‌ام، سعادت تا حد زیادی، نوعی رهاسازی است؛ رها کردن دل‌بستگی ما به یک هویت معین و تثبیت‌شده. توصیه اسپینوزا این است چنان انعطاف‌پذیر شویم که بتوانیم با هر چیزی که در زندگی روی می‌دهد دگرگون شویم، بی‌آنکه از پا درآییم یا شکسته شویم. در حالی که کی‌رکگور و بلوخ به‌نظر می‌رسد نوعی مقاومت قهرمانانه در برابر تراژدی زندگی را تجویز می‌کنند، اسپینوزا در نهایت زندگی را بیشتر شبیه کمدی می‌بیند؛ کمدی‌ای که در آن می‌توان بانوعی بازیگوشی و بی‌تعلقی، با شرایط همراه شد بی‌آنکه هرگز اسیر آن‌ها شویم.

■ **اسپینوزا آزادی را «فهم ضرورت» تعریف می‌کند. در جهانی کاملاً جبرگرایانه، آیا اساساً امید ممکن است؟ آیا می‌توان به چیزی امید داشت وقتی همه چیز از پیش تعیین‌شده است؟**

خیر. امید، در ذات خود، مبتنی بر تردید است و تنها از نادانی برمی‌خیزد. اگر مادانش کامل داشتیم، می‌دانستیم چه‌رخ خواهد داد. ممکن بود از آنچه در پیش است شاد یا اندوهگین شویم، اما دیگر احساس امید یا ترس نمی‌کردیم، چراکه این دو متأثر تنها در شرایط نااطمینانی پدید می‌آیند. اسپینوزا می‌گوید اگر ما به‌اندازه کافی درباره وضعیت امور بیاموزیم – حتی اگر فاصله زیادی با شناخت کامل داشته باشیم – می‌توانیم به وضعیتی برسیم که در آن شادی‌ای بی‌تردید تجربه کنیم و این همان سعادت است.

■ **نسبت میان امید اسپینوزایی و کنش سیاسی چیست؟ آیا امید نیرویی برای دگرگونی است یا صرفاً ابزاری برای تحمل وضعیت موجود؟**

زمانی سخنرانی‌ای با عنوان «رضایت ناآرام اسپینوزا» ارائه کردم. هرچند وضعیت سعادت آمیز در نظر اسپینوزا حالتی از رضایت و تسلیم کامل است، من استدلال کردم که این به‌معنای سکوت سیاسی نیست. در واقع، بسیاری از نهادهای سیاسی ما بر پایه تحریک تأثرات منفی و خصمانه عمل می‌کنند. امتناع از برانگیخته شدن از این طریق، نوعی کنش آرام شورش سیاسی است؛ کنشی که می‌تواند بنیان‌های نظام‌های موجود را دچار تزلزل کند. امید به سعادت و تلاش برای رسیدن به آن را می‌توان شکلی از کنش‌گری فعالانه دانست که به‌ژرف‌ترین لایه‌های نهادهای مستقر نفوذ می‌کند.

■ **در سنت فکری اسلامی، مفاهیمی مانند رجا (امید) و تسلیم، نقش اخلاقی و معنوی نیرومندی به امید می‌بخشند. آیا میان امید اسپینوزایی و امید دینی، پیوندهای مفهومی می‌بینید؟**  
بله. اسپینوزا از واژه‌هایی چون beatitudo (سعادت) و acquiescentia (رضایت و تسلیم درونی) استفاده می‌کند که به‌ویژه در سنت مسیحی، دلالت‌های الهیاتی آشکاری دارند. به‌نظر من، تسلیم در سنت اسلامی با acquiescentia (رضایت و تسلیم درونی) در فلسفه اسپینوزا پیوندی بسیار نزدیک دارد. در کتابم، داستان اسپینوزا را به‌گونه‌ای روایت کرده‌ام که از اساس، پیرو روایتی کتاب‌مقدسی از سقوط و رستگاری است. فلسفه اسپینوزا می‌تواند برای کسانی جذاب باشد که شاید نتوانند به‌طور literal (لفظی و اعتقادی) به آموزه‌های ادیان ابراهیمی ایمان بیاورند، اما همچنان احساس می‌کنند این سنت‌ها حامل حقیقتی معنوی و عمیق هستند.

■ **رویکرد شما وفادار به اسپینوزاست، اما آیا امید را بیش از اندازه عقلانی و نخبه‌گرایانه نمی‌کند؟ در این میان چه جایگاهی برای امید مردمی یا جمعی باقی می‌ماند؟**

از نگاه من، سعادت اسپینوزایی حالتی از کناره‌گیری عرفانی از جهان نیست، بلکه برعکس، باید به انسان‌ها کمک کند تا به‌گونه‌ای اصیل و راستین با یکدیگر ارتباط برقرار کنند؛ رابطه‌ای که خودمحوری ما اغلب مانع آن می‌شود یا آن را محدود می‌کند. آزادی‌ای که اسپینوزا از آن سخن می‌گوید، رهایی به‌سوی جهان است، نه رهایی از جهان؛ و از این‌رو، این آزادی از جهتی ماهیتی ذاتاً جمعی دارد. با این حال، باید آذغان کرد اسپینوزا باور دارد تنها یک نخبه عقلانی – یا به‌عبارت دقیق‌تر، گروهی برگزیده از اهل فلسفه – واقعاً امیدی واقع‌بینانه برای دستیابی به سعادت دارند.

■ **اگر قرار باشد یک جمله از کتاب شما در ذهن خواننده باقی بماند، آن جمله کدام است و چرا؟**  
فکر می‌کنم این مسئله به خود خواننده بستگی دارد. اینکه مخاطب چقدر با دغدغه اندیشیدن به سعادت مواجه است؛ با این همه، شاید جمله‌ای را انتخاب کنم که در کتابم آمده: «هیچ توصیف اخلاقی نهایی، یگانه و سازگاری از واقعیت وجود ندارد». این جمله می‌تواند یاد‌ه‌ری باشد در برابر دگماتیسم خطرناک و داوری‌های اخلاقی ساده‌انگارانه‌ای که در زمانه بحران و دگربری به‌سرعت پدیدار می‌شوند.

■ [info@ostadiofficial.ir](mailto:info@ostadiofficial.ir)